

فریادها موزون

کتابچه به شعر، مقاومت در افغانستان

محمد کاظم کاظمی

تمهید

وقتی بحث از شعر مقاومت افغانستان پیش می‌آید، ناخودآگاه بدین پرسش هم روبه‌رو می‌شویم که به راستی شعر مقاومت چیست و این مفهوم، چه کرانه‌هایی دارد. واقعیت این است که «مقاومت» مفهومی است کلی و می‌تواند بسته به جایگاه کاربرد خویش، مصادیقی سیاسی، اجتماعی و یا حتی اخلاقی بیابد. مسلماً ما در این نوشته، با چنین مفهومی گسترده‌ای از مقاومت روبه‌رو نیستیم، بلکه از «شعر مقاومت» آن گونه شعری را در نظر داریم که در آن به نحوی پایداری در برابر یک دشمن خارجی یا نظام خودکامه داخلی در کار باشد و با این ملاحظه، این شعر مقاومت بیشتر وجهی سیاسی - و کمابیش اجتماعی - خواهد یافت.

از سویی دیگر، باید دید که مراد ما از «افغانستان» چیست. کشوری با هویت سیاسی کنونی را در نظر داریم؟ یا از این نام، هر آنچه را که حتی قبل از اطلاق این نام بر این منطقه در این محدوده قرار داشته است مراد می‌کنیم. به عبارت دیگر، مثلاً قصاد انتقادی ستایی را هم در حوزه شعر مقاومت افغانستان می‌گنجانیم یا نه؟

به نظر می‌رسد، خواننده این مقاله، در پی آشنایی با شعری است که از هنگام تفکیک سیاسی این منطقه به چند کشور، در جایی که افغانستان نامیده شد، سروده شده‌است و ما نیز همین دوره را در نظر داریم.

گفتیم که مقاومت در برابر عوامل داخلی و خارجی، پس باید در پی مقاطعی از تاریخ باشیم که ملت افغانستان به راستی یک درگیری عملی داشته است و ببینیم که این مقاومت، در شعر این کشور چگونه تجلی کرده است.

در عصر جنگهای افغان و انگلیس

با این ملاحظات، به گمان من باید ریشه‌های شعر مقاومت افغانستان را در مبارزات مردم آن علیه استعمارگران انگلیس در قرن گذشته جست‌وجو کنیم، مبارزاتی که در نهایت به استقلال این کشور انجامید. اما، درخ که شعر افغانستان در این دوره، چندان با مبارزات مردم همسو نیست و نمی‌توان شعری هم‌سنگ و هم‌شان این مجاهدتها نشان داد که هم تأثیرپذیر از آنها بوده باشد و هم تأثیرگذار بر آنها.

این کاستی، معلول عواملی است. اولین قضیه این است که مقاومت به این مفهوم، در سنت ادبی فارسی چندان جایی نداشته است. شعر ما - به‌ویژه بعد از مغول - شعری بوده است درونگرا، انفرادی و غالباً وابسته به دستگاههای حکومتی.

با این همه وقایع هولناکی که در این منطقه اتفاق افتاد، کمتر شعری از آثار کهن ادبی ما را می‌توان یافت که مستقیم یا غیر مستقیم با این امور

جناب محمد کاظم کاظمی

در این مقاله دوره‌های

شعر مقاومت افغانستان را

دسته‌بندی کرده و در این

حوزه نظریاتی پرداخته

است. و از جمله تعامل انبیات

مقاومت افغانستان و ایران را

به اجمال باز گفته است. از خود

ولی - که از درخشان‌ترین و

ماندگارترین چهره‌های ادبیات

مقاومت در دوره معاصر است

سخنی به میان نیاورده است.

خداوند او و دیگر

میراث‌داران شعر خونین

شیعه را به همین فتوت و

طراوت برای ما نگاه دارد.

اکبرنامه، منظومه‌ای است حماسی به پیروی از شاهنامه فردوسی، سروده حمید کشمیری (۱۲۶۴ ق). شاعر آن، خود از اهالی کشمیر بوده است و کتاب را بر اساس روایتی که از مسافران و دیگر کسان می‌شنیده است، به سبب علاقه به موضوع بابا چشمداشتی مادی، یا هر دو انگیزه، سروده است.

هر چند این کتاب با موضوع جنگهای افغان و انگلیس قرابت تمام دارد، به دلایلی نمی‌توان یک اثر کامل و نمونه شاخص از شعر مقاومت به شمارش آورد؛ به این واسطه که کانون توجه شاعر، نه کل مقاومت، بلکه یک شخصیت است، وزیر اکبر خان (۱۲۶۳ ق)



اسماعیل بلخی

شعر مقاومت کرد، اما تأثیر بیدارگرایی آن گونه آثار حماسی را در بین مردم نیز نمی‌توان نادیده گرفت. چنانچه در همان زمان انگلیسها فردی را اجیر و موظف به سرودن منظومه‌ای در مدح ملکه انگلستان و ژنرالهای ارتش انگلیس و شاه شجاع نمودند، تا نفوذ عمیق این دو اثر و آثار دیگری از این قبیل را بر نسلهای آینده و جریانهای بعدی مقاومت خشتی نمایند.^۱

به هر حال تا دوره بیداری یعنی نهضت ناکام مشروطیت در افغانستان، اثر درخوری که بتوان آن را شعر مقاومت نام نهاد، در پهنه ادبیات این کشور دیده نمی‌شود؛ مگر بعضی ترانه‌های عامیانه و تصنیفهای حماسی مردم که متأسفانه اثر چندانی از آنها باقی نمانده است، مگر چند سطر در تذکرها و کتابهای تاریخ.

عصر بیداری

این دوره، از روی کار آمدن امیر حبیب‌الله خان شروع می‌شود، کسی که دوران حکومتش (۱۳۱۹ - ۱۳۳۷ ق) را در تجدیدی استبدادآمیز و ادب‌دوستی‌ای آمیخته به عیاشی سپری کرد. در این دوره یک جریان روشن‌فکری در افغانستان پای گرفت که بیشتر حول محور مشروطیت می‌چرخید و البته ثمراتی هم در ادبیات داشت، ولی، چون این جریان یک پای در دربار داشت و پای دیگر در حلقهات روشن‌فکری مثل لیسه حبیبیه، طبعاً نمی‌توانست و نمی‌خواست مستقیماً با حاکمیت درگیر شود و البته دولت هم مجال چنین سستی‌ری را نمی‌داد، چنان که مشروطه‌خواهان به مجزده مطرح کردن خواسته‌هایشان به شدت سرکوب شدند؛ بعضی سرانشان به دهن توپ بسته شدند و بعضی راهی سیاهچالهای حکومت؛ و وقتی از آنجا به در آمدند که آنها از آسیا افتاده بود و طبل توفان از نو!

عبدلهادی داودی (۱۲۷۴ - ۱۳۶۱ ش) مدتی زندانی شد و البته با عرض شدن ارکان قدرت، از اسارت به وزارت رسید. همچنین بودند عبدالعلی مستغنی (۱۲۵۲ - ۱۳۱۲ ش) و دیگران که در عمل، هیچ مجال ایجاد یک جریان ادبی علیه استبداد را نیافتند.

به همین لحاظ، تا حوالی دهه دموکراسی (۱۳۴۳ - ۱۳۵۲ ش) در افغانستان چندان نشانی از یک جریان شعر پیشرو، زنده و معارض با حکومت را نمی‌توان یافت که «شعر مقاومت» قابل اطلاق بر آن باشد.

به واقع شعر این دوره افغانستان و این نسل را باید شعر اصلاح‌طلبی دانست. این شاعران، هم در صورت شعر معتقد به اصلاحاتی بودند و هم در سیرت آن، و برخوردشان با حکومت نیز غالباً محافظه‌کارانه و نصیحتگرانه بود تا ستیزه‌جویانه و پرخاشگرانه.

این امر البته دلایل و عوامل سیاسی و اجتماعی داشت. به واقع هنوز روشن‌فکران افغانستان پایگاهی در میان مردم نیافته بودند که بتوانند با

ربطی داشته باشد. ما شعر ضد مغول نداریم؛ شعر ضد تیمور نداریم؛ شعر ضد جنگهای داخلی و ضد حاکمیت‌های خودکامه نداریم و البته در عوض عشق داریم و عرفان و اخلاق فردی و اجتماعی.

بنابراین، بسیار طبیعی است که شاعران پرورده در دامن این سنت، از نوع و اصل کابلی^۱ از کار درآیند که در تاریک‌ترین برهه تاریخی در این کشور، چنین با خوشباشی می‌سراید:

ز جام عشق کشیدیم باده با دل شاد
سبوی عقل شکستیم، هر چه باداباد

قضیه دیگر این است که شعر فارسی افغانستان در این عصر، در کل موقعیت درخشانی ندارد و مسلماً در همه شاخه‌ها و شقوق آن، این ضعف دیده می‌شود. کشور چنان درگیر جنگهای داخلی و خارجی است که به قول غلام‌محمد غبار، در نود سال، نود جنگ را تجربه می‌کند! مسلماً در چنین روزگاری، پرداختن جدی به شعر، کاری دور از دسترس است. به اینها اضافه کنید وجود حاکمیتی نسبتاً بی‌علاقه به شعر و ادب را که حتی در جنگهای خارجی نیز نمی‌تواند صفی از شاعران را با خود داشته باشد.

چنین است که وقتی در پی شعر مقاومت، به سراغ ادبیات سده پیش افغانستان می‌رویم، چیز دندان‌گیری به دست نمی‌آید، مگر یکی دو اثر از نوع «اکبرنامه» و «جنگنامه»^۲.

این اکبرنامه، منظومه‌ای است حماسی به پیروی از شاهنامه فردوسی، سروده حمید کشمیری (۱۲۶۴ ق). شاعر آن، خود از اهالی کشمیر بوده است و کتاب را بر اساس روایتی که از مسافران و دیگر کسان می‌شنیده است، به سبب علاقه به موضوع یا با چشمداشتی مادی، یا هر دو انگیزه، سروده است.

هر چند این کتاب، با موضوع جنگهای افغان و انگلیس قرابت تمام دارد، به دلایلی نمی‌توان یک اثر کامل و نمونه شاخص از شعر مقاومت به شمارش آورد؛ به این واسطه که کانون توجه شاعر، نه کل مقاومت، بلکه یک شخصیت است، وزیر اکبر خان (۱۲۶۳ ق). این وزیر اکبر خان، شاهزاده‌ای بود نام‌آور که رشادتش در جنگ اول افغان و انگلیس، از او یک قهرمان ملی در تاریخ معاصر افغانستان ساخته است، هر چند شاید بخشی از این نام و نشان، به واسطه انتساب او به خانواده شاهی باشد و آثاری همچون اکبرنامه که در ستایش او پدید آمده است.

و اما «جنگنامه» نیز اثری منظوم است درباره نخستین جنگ افغان و انگلیس، سروده مولانا محمدغلام آخوندزاده معروف به غلامی (۱۳۰۶ ق). این کتاب، در همان مایه و پایه «اکبرنامه» است، با این تفاوت که آن یکی به پسر اختصاص داشت و این یکی به پدر، یعنی دوست محمدخان؛ و البته هر دو اثر تا حد زیادی ستایش‌آلود است و اغراق‌آمیز. به قول فضل‌الله زرکوب: «دو اثر مورد بحث را نمی‌توان وارد جریان

اما در همین دوره، جدا از این کانونها و محافل دولتی و نیمه دولتی، کسی به میان آمد که هم شعرش از رنگی دیگر بود و هم شخصیتش، یعنی علامه سید اسماعیل بلخی ۱۲۹۹ - ۱۳۳۷ ش) روحانی مبارز افغانستان



استاد خلیل الله خلیلی

تکیه بر آن پایگاه، مطالباتی از دولت داشته باشند. اصلاحات غالباً از بالا بود و متکی به دولت. حلقه‌های ادبی (همچون انجمن ادبی کابل) نیز غالباً از سوی دولت حمایت و هدایت می‌شدند. به همین لحاظ، در مجامع ادبی و فرهنگی کشور، چیزی که بتوان آن را ادبیات مقاومت نامید، نمی‌توانست شکل بگیرد. از سوی دیگر کشور به آن مرحله از رشد سیاسی و مدنی هم نرسیده بود که احزاب، تشکلهای و مجامع ادبی غیر دولتی شکل گیرند و نقطه اتکای فکری و مبارزاتی شاعران باشند. اما در همین دوره، جدا از این کانونها و محافل دولتی و نیمه دولتی، کسی به میان آمد که هم شعرش از رنگی دیگر بود و هم شخصیتش، یعنی علامه سید اسماعیل بلخی (۱۲۹۹ - ۱۳۴۷ ش) روحانی مبارز افغانستان.

در بلخی، چند چیز با هم جمع شده بود که در آن روزگار، کمتر در یک فرد جمع می‌شدند؛ علم دین، ذوق ادب و روحیه مبارزه. این ادب دینی هم از آن نوعی نبود که پیش‌تر در علامه بلبل کابلی و امثال آنان دیده شده بود، یعنی محدود شدن در مدح و مقبت اولیای دین، بلکه موجود شعری شد سرشار از آزادی‌خواهی و ظلم‌ستیزی.

علامه بلخی با شاعران رسمی آن روزگار هم چند تفاوت جدی داشت. یکی آنکه چندان در بند آداب و رسوم محافل ادبی آن روز نبود و به همین لحاظ، آثارش گاه از لحاظ صورت، بدایعی در خود داشت که در شعر سنتی آن روز کمتر دیده می‌شد؛ و همین طور کاستیهایی که در شعر شاعران خودجوش، بسیار روی می‌نماید. دیگر آنکه او هیچ‌گاه وابسته به دولت نبود و هیچ پست و منصبی نداشت که به محافظه‌کاری وادارش کند. دیگر آنکه او به شعر، بسیار کاربردی و محتوایر ایانه می‌نگریست و این، لازمه شعر مقاومت است. برخوردار او با دستگاه حکومت از نوع ستایشهای نصیحت‌آمیز یا نصیحتهای ستایش‌آمیز شاعران رسمی همچون شادروان خلیل‌الله خلیلی نبود. او نه قصد اصلاح، که قصد براندازی نظام شاهی را داشت، هم در نظر و هم در عمل، و چنین بود که با جمعی از یارانش در پی طرحی برای ساقط کردن حکومت برآمد و البته این طرح، با افشا شدنش به قیمت یک زندان طولانی‌مدت برای بلخی و جمعی از یارانش تمام شد. آنان یک دوره چهارده ساله (۱۳۲۹ - ۱۳۴۳ ش) محبوسیت در زندان دهم‌زنگ کابل تجربه کردند. البته بلخی در زندان هم بیکار ننشست و به قول خودش، هفتاد و پنج هزار بیت شعر سرود.

باری، این پاره از یک شعر بلخی، هم ته‌ور او را نشان می‌دهد و هم دیدگاه او را برای اصلاح جامعه بیان می‌کند که همانا قیامی جدی است.

حاجتی نیست به پرسش که چه نام است اینجا
جهل را مسند و بر فقر مقام است اینجا
علم و فضل و هنر و سعی و تفکر ممنوع
آنچه در شرع حلال است، حرام است اینجا
... فکر مجموع در این قافله، جز حیرت چیست؟
زان که اندر کف یک فرد زمام است اینجا
... بلخیا! نکبت و ادبار ز سنتی پیداست
چاره این همه یک‌باره قیام است اینجا^۱

در دههٔ دموکراسی

مبارزات پنهان و آشکار مردم و انتقادهای جهانی از حکومت خانوادگی افغانستان، بالاخره نظام را به تصویب قانون اساسی جدید و سپردن کابینه به نخست‌وزیری خارج از خانوادهٔ شاهی واداشت (۱۳۴۳ ش) و آزادی احزاب و مطبوعات، هر چند به طور نسبی، زمینهٔ نضج گرفتن ادبیاتی مبارزه‌جویانه را فراهم کرد.

این ادبیات، چنان که در ایران هم تجربه شد، بیشتر دورنمایهٔ چپ مارکسیستی و چپ متمایل به چپین داشت. در این دوره شاعرانی ظهور کردند که صورت کارشان غالباً نواندیشانه بود و محتوای آن،

مبارزه‌جویانه؛ و البته با همان گرایشها که گفتیم. از این گروه، سلیمان لایق (۱۳۰۹ ش)، بارق شفیع (۱۳۱۰ ش) و اسدالله حبیب (۱۳۲۰ ش) را به عنوان چهره‌هایی شاخص می‌توان نام برد. اینان البته شاعرانی بسیار توانا نبودند و بیشتر شهرتشان هم به واسطهٔ مقامهایی تضمین شد که بعداً در دوران حکومت کمونیستها به دست آوردند.

ولی به راستی این گروه را می‌توان شاعران مقاومت نامید؟ در این باید تردید کرد، چون هم اینان دو دهه بعد، در صف ضد مقاومت ایستادند. به واقع شعر آنان نوعی ادبیات ملتزم کارگری با گرایش شدید چپی بود و کمتر حالت خط‌دهی مبارزاتی برای گروهی از مردم را داشت.

ای خلق رنجبر!

دهقان و کارگر!

از کوه و دشت و درهٔ این مرز باستان،

چون موجهای سرکش توفان به پا شوید،

پرشور و بی‌امان.

ما با شماستیم.

ما و شما جهان خود آباد می‌کنیم.

خود را ز ننگ بندگی آزاد می‌کنیم.^۲

دوران جهاد

کودتای مارکسیستی در ۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ نه تنها هرم قدرت سیاسی را واژگون کرد، در عرصهٔ ادبیات نیز صف‌بندیهای تازه‌ای پدید آورد، بدین معنی که شاعران «باصطفا»، غالباً «برسلطه» شدند و بر عکس، سلیمان لایق، بارق شفیع، دستگیر پنجشیری، اسدالله حبیب و امثال اینان، غالباً به مناصب رسیدند و کسانی همچون خلیل‌الله خلیلی و عبدالرحمان پژواک - که اولی مدت‌مدتی سفیر افغانستان در چند کشور بود و دومی نمایندهٔ افغانستان در سازمان ملل متحد - به غربت آشنا گشتند.

اما، زنده‌یاد استاد خلیلی (۱۲۸۶ - ۱۳۶۶ ش) در آن دوره در شعر افغانستان چهره‌ای شاخص بود و به‌ویژه در میان کهن‌سرایان، اعتباری ویژه داشت. پیوستن او به صف مجاهدان علیه حاکمان رژیم کمونیستی، به وجهات آنان افزود و از اعتبار اینان کاست. او در شعر امروز افغانستان نامی بزرگ داشت و توانست بنای شعر مقاومت افغانستان در خارج از کشور را پایه‌گذاری کند. شعر «نوروز آوارگان» او در قالب آهنگ درآمد و توسط خوانندگان مهاجر خوانده شد و این البته در ایجاد روحیهٔ ضد دولتی در مردم بی‌اثر نبود.

شعر خلیلی، هم از لحاظ فنی استوار است و استادانه و هم از لحاظ محتوا، جامع است و جهت‌دهنده. یعنی در مجموعهٔ آثار او، برای بسیاری از مسائل و موضوعات روز، می‌توان شعر یافت، آن هم شعرهایی که می‌تواند گروه عمده‌ای از مخاطبان شعر را پسند آید. ولی انکار نمی‌توان

از میان شاعران انقلاب اسلامی در ایران، علی معلم، علیرضا قزوه، قنبر امینپور و تاحدودی شادروانان سلیمان هراتی و حسن حسینی بیش از دیگران بر نسل جوان مهاجر تأثیر گذاشتند

بیشترین همسویی شعر مقاومت در دو کشور را در دوران انقلاب اسلامی میتوان دید، که هر دو کشور درگیر یک تجاوز نظامی بود و در هر دو نیز مقاومتی با گرایش اسلامی علیه آن تجاوز پدید آمده بود. تشابه فکری دو جریان مقاومت (هرچند به صورت نسبی) و تقارن زمانی آنها سبب همسویی نسبی شعرها نیز شد



عبدالسمیع حامد

بلند گرفتند.^۱ از همین روی، بعضی صاحب‌نظران بر آن‌اند که این شعر، برخلاف شعر برون‌مرزی - که با آزادی و صراحت تمام سروده می‌شد - این توفیق اجباری را یافت که پوشیده‌تر، رمزآمیزتر و در نتیجه هنری‌تر باشد.^۲ این سخن، البته هر چند خالی از حقیقت نیست، نمی‌تواند یک وجه امتیاز جدی برای این شعرها باشد، چون این نمادگرایی و پوشیده‌سرایگی گاه به تراکم و تراجم نمادها و تصویرها در شعر می‌انجامید و دریافت ملموس و حتی شعر را سخت می‌کرد.

باری، از شاعرانی که نشانه‌های مقاومت در آثارشان آشکار است، می‌توان قهار عاصی، پرتو نادری و عبدالسمیع حامد را نام برد. اولین حدود ده سال پیش قربانی جنگهای کابل شد و دو تن دیگر هم اکنون کار می‌کنند اما نه با جدیت دهه‌های شصت و هفتاد.

پرتو نادری (۱۳۳۱ ش.)، شاعری است متعهد و ملتزم که بیشتر آثارش به نحوی به مسائل سیاسی و اجتماعی کشور ربط دارد. او تا کنون نیز همچنان منتقد حاکمیت باقی مانده است. عبدالسمیع حامد (۱۳۴۶ ش.) بیشتر به واسطه شعرهای اعتراض‌آلودش نسبت به رفتارهای مستبدانه و ستمگریهای بعضی از مجاهدان تازه به قدرت رسیده مشهور شد. و قهار عاصی، به گمان من شاخص‌ترین شاعر این گروه در داخل افغانستان به حساب می‌آید، هم به واسطه قوت شعرش و هم به واسطه تهور و بی‌باکی شاعر در شرح نارواییها.

این ملت من است که دستان خویش را بر گرد آفتاب کمر بند کرده است

این مشت‌های اوست که می‌کوبد از یقین دروازه‌های بسته‌ی تردید قرن را^۳

در پاکستان

شعر مقاومت افغانستان در پاکستان و کشورهای غرب، مشابهت‌هایی داشت. چون بنا بر ناهم‌زمانی با جوامع میزبان، امکان رشدش میسر نبود و زمینه‌ی تبدیلیش به یک جریان گسترده و فراگیر که به وسیله نسل جوان‌تر ادامه یابد، وجود نداشت. به واقع شاعرانی که به این کشورها کوچیدند واپسین بارقه‌های شعر افغانستان در آن جاها بودند.

چنین بود که با درگذشت یا بازگشت دوباره هر یک به کشور، این جریانها فقیرتر شد. شاخص‌ترین چهره شعر مقاومت افغانستان در این کشورها استاد خلیل‌الله خلیلی بود و جز او، به‌ویژه در پاکستان کسی که بتواند در حد قابل قبولی تبارز کند دیده نشد. شاعرانی همچون عبدالاحد تارشسی و دلجو حسینی و بعضی دیگران، بیشتر به مدد ارتباطاتشان با احزاب جهادی و موقعیتهایی سیاسی که به این اعتبار داشتند، کمابیش در نشریات مهاجران ظهور کردند و به خاموشی گراییدند.

کرد که او شاعری قصیده‌سرا بود و با نوگراییهای رایج در حوزه شکل و صورت، چندان میانه خوبی نداشت. نوگرایی او غالباً محافظه‌کارانه است، از نوع کار ملک‌الشعرا بهار و علامه اقبال لاهوری. از این گذشته، نمی‌توان افت کیفی آثار دوره مقاومت او را نادیده گرفت که می‌تواند هم ناشی از وسعت حوزه مخاطبان باشد و هم ناشی از کهولت استاد، از همان گونه که مثلاً در شعرهای پایان عمر مرحوم شهریار هم می‌توان دید. با این همه، او تا سالها شاخص‌ترین شاعر مقاومت افغانستان بود و

نام‌آورترین آنها، با شعرهایی از این دست:

وطن‌دار دلیر من! بنام چشم مستت را

وطن در انتظار بازوی کشورگشای توست

به خاک افکن، به خون تر کن، به بادش ده، در آتش سوز!

از این بدتر چه می‌باشد که دشمن در سرای توست؟

نگاه آرزومند وطن سوی تو می‌بیند

که روز امتحان خنجر جنگ آزماي توست

ز فریاد تنگت جز صدای حق نمی‌آید

ز خبیر تا مدینه گوشها وقف صدای توست

چه زیباتر از این نقشی که بیند دیده تاریخ که تو خنجر به کف، دشمن

فتاده زیر پای توست

خداجویی، وطن‌خواهی سرفرازی و آزادی

به خون شیرمردان نقش بر روی لوای توست...^۴

باری، شعری که در این سالها علیه نظام مارکسیستی و متجاوزان روسی پدید آمد، بهترین مصداق برای مفهوم «شعر مقاومت افغانستان» است. البته گسترده‌گی این جریان و تعدد شاعران آن در حدی است که نمی‌توان حکم واحدی برای همه صادر کرد. معمول آن است که شعر افغانستان در این سالها را در سه حوزه بررسی می‌کنند: حوزه داخل کشور، حوزه ایران و حوزه پاکستان.

در داخل کشور

با همه خفتان و اختناق حاکم در این دوره در داخل کشور، نوعی شعر پایداري پنهان و آشکار پدید آمد و جمعی از شاعران افغانستان که تن به همکاری با رژیم نداده بودند، در حلقاتی رسمی و غیررسمی به معارضا با آن برخاستند.

مسلمانان در زیر آن سانسور شدید که حتی عبارت «پرچم سبز آزادی» را بر نمی‌تافت - به اعتبار رنگ سبز که بوی اسلامیت می‌داد - سرایش شعری که صریحاً داد مخالفت با رژیم بدهد، سهل و ساده نبود و حداقل اسارت در زندان پل چرخ‌کی کابل را برای شاعر به ارمان می‌آورد، که چند تن از شاعران افغانستان البته این ارمان را برای مدتهایی کوتاه و



پرتو نادری

همانگونه که ما

ستایشگران مجاهدین در دوران جهاد را شاعران مقاومت میدانیم، منتقدان آنها در سالهای بعد از پیروزی و جنگ داخلی را هم شاعران مقاومت بدانیم، چون بعضی از جریانهای جهادی، در سالهای بعد از پیروزی ماهیتی خودکامه یافتند و همین بسیاری از ستایشگران دیروزشان را در برابرشان قرار داد





عبدالقهار عاصی

بعدها، در یک مقطع زمانی، شعر پایداری افغانستان در پاکستان تبارزی کرد، یعنی دوره طالبان (۱۳۷۵ - ۱۳۸۰ ش) و مهاجرت ناگزیر بعضی از شاعران داخل کشور به آنجا، همچون پرتو نادری و خالده فروغ و واصف باختری و چند تن دیگر که کتابهایی حاوی شعرهای اعتراض آلود نسبت به حاکمیت طالبان چاپ کردند. در اینجا هم شاخص ترین چهره‌ها پرتو نادری بود و فروغ و عبدالسمیع حامد.

در ایران

مهاجرانی که به ایران آمده بودند، از نظر حقوق اجتماعی و امکانات رفاهی وضعیت دشوارتری نسبت به مهاجران دیگر کشورها داشتند، ولی از نظر بهره‌مندی از امکانات فرهنگی البته وضعیتشان بهتر بود. هم‌زمانی با جامعه میزبان یک امتیاز مهم بود، آن هم جامعه‌ای شعر دوست و ادب‌پرور.

چنین بود که زنجیره استادی و شاگردی در این محیط پاره نشد و محافل ادبی پایدار ماند شاید در هیچ جای دنیا سابقه نداشته باشد که یک محفل هفتگی شعر مهاجران افغانستان، پانزده سال تمام پابرجا باشد و جز در مقاطع بسیار کوتاه دچار فترت نشود، و در مشهد چنین محفلی وجود دارد.

تلاش و جدیت شاعران مهاجر در ایران که با آمادگی محیط همراه شده بود، سه نسل مشخص از شاعران مهاجر افغانستان را به میدان آورد، یکی نسل پیش‌کنوت همچون سعادت‌ملوک تابش (۱۳۳۰ ش) و برات‌علی فدایی (۱۳۰۷ ش)، دیگر نسل جوان‌تر همچون فضل‌الله قدسی (۱۳۴۳ ش) و سید ابوطالب مظفری (۱۳۴۴ ش) و سوم نسل جوان امروز که البته رگه‌های شعر مقاومت در میانشان کمتر است، به اقتضای زمانه.

بعضی از بهترین شعرهای مقاومت افغانستان در این سالها، توسط همین گروه سروده شد، به‌ویژه نسل دومی که پیشگامش سید فضل‌الله قدسی بود.

قدسی را به دو معنی شاعر مقاومت می‌توان به حساب آورد، یکی به اعتبار شعرهای حماسی‌اش و دیگر به اعتبار حضور مستقیمش در صحنه‌های جهاد و پس از آن صحنه مقاومت علیه طالبان و نیز عرصه سیاست سالهای اخیر، البته انکار نمی‌توان کرد که این مشاغل سیاسی و مبارزاتی، او را از رسیدگی به صورت شعرش به ناگزیر کمی دور کرده است.

و سید ابوطالب مظفری به گمان من کامل‌ترین شاعر در میان مهاجران افغانستان مقیم ایران است، هم به واسطه قوت فنی و هم به اعتبار جامعیت موضوعی شعرش. در کارنامه ادبی او برای بسیاری از وقایع انتقافی در افغانستان این سالها شعر می‌توان یافت و آن هم شعرهایی قابل قبول.

گر بگیرد امشب از دستم تیرزین مرا،
جشن می‌گیرند فردا روز تدفین مرا
تکیه بر بازوی مردی باید امشب داد و بس
جز تفنگ آری، که دارد تاب تأمین مرا؟
من نبودم، آسمان یک‌باره خالی شد ز ماه
کم‌کمک زین کهکشان چیدند پروین مرا
ترس سر، چندی است دارد سر به راهم می‌کند
بشکن ای سنگ اجل خوف بلورین مرا
فصل تزویر است و چاه نابردار پیش رو
کو فرامیزی که گیرد از عدو کین مرا؟^{۱۳}

شعر پایداری در میان هم‌زمانان

حالا که بحث به شعر مقاومت افغانستان در محیط ادبی ایران کشیده شد، موضوع دیگری هم قابل طرح به نظر می‌رسد، یعنی مقایسه شعر پایداری در دو کشور هم‌زمان و تأثیرپذیری‌های احتمالی در این میان. تاریخ سیاسی دو کشور در قرن اخیر مشابهت‌هایی داشته‌است و

همین، تشابهی را در جریانهای ادبی نیز پدید آورده‌است، هرچند بنا بر مقتضیات طبیعی دو کشور، تفاوت‌هایی نیز در کار بوده است.

یکی از مقاطعی که شعر فارسی دو کشور تا حدودی به هم نزدیک می‌شود، دوره مشروطه‌خواهی در اوایل قرن حاضر است. استبداد حاکم و تلاشهای روشنفکران برای رهایی از آن، لاجرم خواسته‌های مشابهی را در شعر هر دو کشور به میان آورد، ولی واقعیت این است که این خواسته‌ها در شعر مشروطه ایران، بیش از افغانستان جنبه تهاجمی و مقاومتی داشت. مشروطه‌خواهی افغانستان چنان که بیشتر هم گفتیم - از دل دربار جوشید و پیش از این که مردمی شود، سرکوب شد. به همین لحاظ، در شعر آن دوره افغانستان آنچنان تهاجمی علیه دولت حاکم دیده نمی‌شود که در شعر ایران و در آثار کسانی همچون فرخی یزدی، میرزاده عشقی و امثال اینها دیده می‌شود.

به همین گونه، نامساعد بودن وضعیت افغانستان برای یک خیزش فراگیر مردمی علیه استبداد، مجال ایجاد یک جریان جدی و پایدار مقاومت را تا حوالی دهه شصت فراهم نکرد و فقط از آن پس بود که در شعر این کشور، رگه‌های پایداری به روشنی تمام دیده می‌شود. ولی در ایران، کمابیش موقعیت بیشتر فراهم بود و شاعرانی پدید آمدند - البته بیشتر در گرایشهای چپی - که کارشان گهگاه به مبارزه عملی و زندانی و اعدام شدن هم کشید.

با این وصف، بیشترین هم‌سویی شعر مقاومت در دو کشور را در دوران انقلاب اسلامی می‌توان دید، که هر دو کشور درگیر یک تجاوز نظامی بود و در هر دو نیز مقاومتی با گرایش اسلامی علیه آن تجاوز پدید آمده بود. تشابه فکری دو جریان مقاومت (هرچند به صورت نسبی) و تقارن زمانی آنها سبب هم‌سویی نسبی شعرها نیز شد.

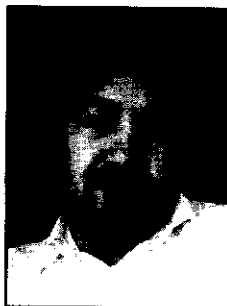
درونمایه مذهبی، اتکا به قیام راهب‌ی بخش عاشورا، مطرح شدن مفاهیمی همچون شهادت و جانبازی با دیدگاه اسلامی، چیزهایی است که در شعر مقاومت هر دو کشور در این مقطع زمانی قابل پیگیری است.

البته با این همه تفاوت‌هایی نیز میان این دو جریان میتوان یافت. مهمترین تفاوت، تغییر رویکرد شاعران مقاومت افغانستان از شعر جهادی به شعر ضد جنگ در دوره حکومت مجاهدین و جنگهای داخلی بود. در ایران این تغییر موضع رخ نداد، چون در خود جنگ چنین تغییری رخ نداده بود. در این کشور، شاعران ضد جنگ همچنان ضد جنگ باقی ماندند و البته شعرشان کمتر رنگ و بوی پایداری میداد. در افغانستان تا حدود زیادی مواضع عوض شد و به همین لحاظ، همسویی مقاومت با جنگ، بسیار دیده نمی‌شود.

تفاوت عمده دیگر، نقطه اتکای شاعران است. در ایران بیشتر شاعران اهل جبهه و جنگ، به یک نظام حکومتی دلخواه متکی بودند و ارادتی ویژه به رهبری این نظام از خود نشان می‌دادند، ولی در افغانستان، تفاوت نظام سیاسی و تعدد رهبران جهادی، شاعران را تا حدود زیادی از یک نقطه اتکای ثابت محروم کرد و حتی آنان را در مقاطعی به چالش

در ایران بیشتر شاعران اهل جبهه و جنگ، به یک نظام حکومتی دلخواه متکی بودند و ارادتی ویژه به رهبری این نظام از خود نشان میدادند، ولی در افغانستان، تفاوت نظام سیاسی و تعدد رهبران جهادی، شاعران را تا حدود زیادی از یک نقطه اتکای ثابت محروم کرد

شعری که در این سالها علیه نظام مارکسیستی و متجاوزان روسی پدید آمد، بهترین مصداق برای مفهوم «شعر مقاومت افغانستان» است. البته گستردگی این جریان و تعدد شاعران آن در حدی است که نمی‌توان حکم واحدی برای همه صادر کرد



سید ابوطالب مظفری



سید فضل‌الله قدسی

است و هر جا شاعر در برابر یکی از این دو ایستاده است، شعرش شعر مقاومت است.

به همین دلیل، ممکن است همان‌گونه که ما ستایشگران مجاهدین در دوران جهاد را شاعران مقاومت می‌دانیم، منتقدان آنها در سالهای بعد از پیروزی و جنگ داخلی را هم شاعران مقاومت بدانیم، چون بعضی از جریانهای جهادی، در سالهای بعد از پیروزی ماهیتی خودکامه یافتند و همین، بسیاری از ستایشگران دیروزشان را در برابرشان قرار داد.

چنین است که تعبیر «شعر مقاومت افغانستان» هنوز به طور کلی از هاله ابهام بیرون نیامده و در بسیاری موارد، مصداق‌های قطعی خویش را نیافته است. با اینهم، نمی‌توان منکر شعرهای بی‌شماری شد که در مقاطع مختلف، نشانی از پایداری مردم افغانستان در برابر متجاوزان خارجی و خودکامگان داخلی دارد.

بی‌نوشت:

۱. محمدنی واصل کابلی (۱۲۴۴ - ۱۳۰۹ ق) ملقب به دبیرالملک، دبیر و شاعر افغانستانی عصر امیر شیرعلی خان و امیر عبدالرحمان خان. (برای شرح زندگی او رک: دانشنامه ادب فارسی در افغانستان، ذیل واصل کابلی.)

۲. غبار، میر غلام‌محمد؛ تاریخ ادبیات افغانستان، دوره محمدزایی‌ها؛ چاپ دوم، مرکز نشراتی آرش، پشاور: ۱۳۷۸، ص ۵.

۳. برای آگاهی بیشتر از این دو کتاب، رک: دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، ادب فارسی در افغانستان، به سرپرستی حسن انوشه، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه، تهران: ۱۳۷۸ ذیل «اکبرنامه» و «جنگنامه». و نیز: زرکوب، فضل‌الله، «پیشینه شعر مقاومت افغانستان»، در: در، شماره ۳ و ۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۶، ص ۴۵.

۴. همان منبع.

۵. نخستین مدرسه امروزی در افغانستان که در عصر امیر حبیب‌الله خان تأسیس شد و از اولین پایگاههای تجددگرایی در این کشور بود.

۶. آنها از آسیا افتاده است / طبل توفان از نوا افتاده است. (مهدی اخوان ثالث، شعر کاوه یا اسکندر)

۷. بلخی، سید اسماعیل؛ دیوان علامه شهید سید اسماعیل بلخی؛ به اهتمام مرکز تحقیقات و مطالعات علامه شهید بلخی، چاپ اول، نشر سنبله، مشهد: ۱۳۸۱، ص ۱۸۸.

۸. بارق شفیمی، حسین؛ شهر حماسه؛ چاپ اول، بی‌هقی، کابل: ۱۳۶۸، ص ۱۸۰.

۹. خلیلی، خلیل‌الله؛ اشکها و خونها؛ چاپ اول، رابزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، اسلام‌آباد: ۱۹۸۵ م، ص ۹۳.

۱۰. باختری، واصف؛ «دیروز، امروز، فردای شعر افغانستان»، گفت‌وگو با واصف باختری، شعر، سال دوم، شماره ۱۴ (ویژه‌نامه افغانستان)، آبان ۱۳۷۳.

۱۱. همان.

۱۲. عاصی، قهار؛ مقامه گل سوری؛ چاپ اول، انجمن نویسندگان افغانستان، کابل: ۱۳۶۷، ص ۱۱.

۱۳. مظفری، سید ابوطالب؛ سوگنامه بلخ؛ چاپ اول، انتشارات حوزه هنری، تهران: ۱۳۷۲، ص ۵۷.

با رهبران جهادی کشانید. این که شاعر می‌گوید.

دو رهبر خفته بر روی دو بستر

دو عسکر خسته در بین دو سنگر

دو رهبر پشت میز صلح، خندان

دو بیرق بر سر گور دو عسکر

نشان‌دهنده نگاه متفاوت و ناگزیر شاعران افغانستان به مسئله رهبری در این کشور است.

با این همه، نمی‌توان منکر تأثیرهای شعر پایداری ایران بر شعر پایداری افغانستان در این مقطع زمانی شد، به‌ویژه در آثار شاعران مهاجر در ایران. بسیاری از شاعران جوان مهاجر با محافل ادبی و مطبوعات ایران سر و کار داشتند و لاجرم از این محیط تأثیر می‌پذیرفتند. از این گذشته، بسیاری از شاعران مهاجر مقیم ایران، همسویی‌های فکری با شاعران نسل انقلاب ایران داشتند و بنابراین، تأثیرپذیری از آنها، برایشان طبیعی می‌نمود. باری، از میان شاعران انقلاب اسلامی در ایران، علی معلم، علیرضا قزوه، قیصر امین‌پور و تا حدودی شادروانان سلمان هراتی و حسن حسینی بیش از دیگران بر نسل جوان مهاجر تأثیر گذاشتند.

پایانه

ولی بحث شعر مقاومت افغانستان را نمی‌توان بدون دو اشاره به پایان برد.

۱. در تعیین مصداق برای شعر مقاومت در دوران حکومت کمونیستی اختلاف‌نظرهایی وجود دارد. گروهی به اعتبار این که کانونهای مقاومت غالباً در خارج از کشور شکل گرفت و در داخل، به ویژه کابل، این جهاد تبارز چندانی نداشت، فقط شعرهای سروده شده در خارج مرزها را شعر مقاومت می‌دانند. از سوی دیگر، بعضی صاحب‌نظران بر این باورند که به واقع این شاعران داخل کشور بودند که عرصه را خالی نکردند و علیه رژیم شعر سرودند. شاعران مهاجر، اگر هم شعری سرودند، بیشتر جنبه تبلیغ برای احزاب جهادی داشت و فاقد پشتوانه عملی بود.

ولی به گمان من، چنین انفکاک میان شاعران مهاجر و مقیم، درست نیست. مقاومت، چیزی است که در محتوای شعرها دیده می‌شود و شعری که اثری از پایداری داشته باشد، در هر جا سروده شده باشد، شعر مقاومت است. بنابراین، اختصاص این عنوان فقط به یک دسته از شاعران به اعتبار موقعیت زیستیشان درست نیست.

۲. با جابه‌جایی‌های بسیاری که در هرم قدرت در افغانستان رخ داد، یک تفکیک محتوایی روشن در میان شاعران مقاومت و شاعران سازشکار سخت است. بسیاری از شاعرانی که در یک مقطع زمان مخالف حاکمیت بودند، در مقطعی دیگر جزو ارکان حکومت شدند و برعکس. بنابراین، هر چند شعرها را به اعتبار موضع مردمی یا ضد‌مردمیشان میتوان ارزیابی کرد، برای شاعران چنین خط‌کشی مطلق وجود ندارد. باید دید در هر مقطع، برخورد شاعر با تجاوز بیرونی و خودکامگی داخلی چگونه بوده